

مشک از فرزانگی آن تربیت معطر بنام من رسید **در احوال**
 که هم درین غنیمت و در بعضی منازل اناقه رسول صلی الله علیه و سلم گفته
 یکی از منافقان گفت محمد کمان می برد که سینه است و شمار از ایشان
 جز سید پرچم نیست که نمیدانند که نافع وی کجاست آنرا با رسول صلی الله علیه
 و سلم باز گفتند فرمود که من سید المکر آنجی خدا می تعالی هر ابرار مطلع
 میکرد اند و اکنون مطلع گردیدم که در فلان در خانه است بهاروی
 در درخت بنده شده است وقت ندانم که راهم آنجا بماند حال یافتند
در احوال که جمعی از منافقان با رسول صلی الله علیه و سلم بنیوک
 میرفتند یکی از ایشان و دیو بعد بن ثابت بود و با ایشان یکی بود از قبیل
 اشجع نام وی طغنی بن حیر بعضی از ایشان با بعضی گفتند که می بیند ابر که
 قتال بنی الاضرع چون قتال مکران خواهد بود و الله که گویای منم که فرود
 ایشان را اسپر کرده در ریسمانند کشیده اند و طغنی بن حیر سب و الله که در
 میدارم که هر یک را از ماصد جلد بزنند و در نشان ما و آن بازل
 با این سخن که گفتند رسول صلی الله علیه و سلم عمار یا سر را گفت که این
 قوم زار و بیاب که بسوختند از ایشان به بر سرس که چه گفتند از مکر سوز

بلوی که چنین گفت

بلوی که چنین گفت چون عمار را سرش ایشان رفت و از
 با ایشان بگفت همه بعد از تو ای پیش رسول صلی الله علیه و سلم آمدند
 و در لینه بن ثابت صحبت نافع رسول را صلی الله علیه و سلم گرفت
 و گفت با رسول الله انما کننا نخوض و نلعب و طغنی بن حیر گفت
 با رسول الله مرانام من و نام پدر من در میان ایشان نشاندند
 آنرا عفو کردند و نام وی عبد الرحمن شد و از خدا ای تعالی سوال
 کرد که دیر اینها وقت رسانند جای که بچکس ندانند در روز ما رسید
 شد و از وی اثری نیافتند **در احوال** که چون نزدیک
 بنیوک رسیدند رسول صلی الله علیه و سلم با اصحاب گفت که فرود
 وقت جا نشد بنیوک خواهد رسید باید که بمانیم تا تمام
 باب نرسانند چون قوم با بخار رسیدند آب چشمه نیابت کم بود
 دست با آن نرسانند تا رسول صلی الله علیه و سلم دست روی
 بیان آب نشست آب آن چشمه بچوش اند بسیار گشت تا همه
 مردم بعد جابجرت آب بر گرفتند و با عیادین حمل گفت
 الله دست که خدا بان عبرتانی که آب آن چشمه در رسانند جاری